



قهرمانانه زیستن در زندگی معمولی

پاتریشیا مک لاکلان می‌گوید: «شخصیت و طرح، سرانجام همانند یکدیگرند و هریک از دیگری به بالندگی می‌رسد.»

شکی نیست که در رمان سارای قد بلند و ساده‌پوش، برنده منال سال ۱۹۸۵ جایزه نیوبری، شخصیت و طرح به طرز تنگاتنگی در هم تنیده شده‌اند.

آن چه نویسنده براساس داستان مادرش درباره ازدواج مکاتبه‌ای نوشته این روایت مختصر و شاعرانه از زندگی مزرعداران اولیه امریکایی، هرچند کنش‌های پرماجرا و هیجان‌انگیز چندانی ندارد، سرشار از کشمکش‌های عاطفی است.

مضمون اصلی رمان، درباره روابط خانوادگی و نیاز به تعلق داشتن است. داستان از زبان آن، دختر جاکوب ویتینگه روایت می‌شود. جاکوب که آن او را بابا می‌نامد بیوه‌مرد است. وقتی دیگر چیزی از زمستان نمانده بابا به آن او و برادرش، کالبه می‌گوید کسی به آگهی‌اش در روزنامه برای یافتن همسری تازه، جواب داده است.

بچه‌ها از این که احتمال دارد به زودی صاحب مادر تازه‌ای شوند به هیجان می‌آیند. آنها در ضمن نگرانند که مبادا این همسر تازه خانم سارا الیزابت ویتون، دلش نخواهد از ایالت مین، به املاک پرت و دورافتاده آنها در دشت‌های وسیع ایالت برود. به هر حال، پس از رد و بدل کردن چندین نامه، سارا موافقت می‌کند که مدت یک ماه به طور آزمایشی در ملک آنها به سر برد. سارا در فصل بهار از راه می‌رسد؛ فصلی نمادین از تحول و دگرگونی و بلافاصله، جای خالی موجود در خانواده را پر می‌کند. بابا که از زمان فوت مادر، آواز نمی‌خواند دوباره خواندن را از سر می‌گیرد.

به هر حال، بچه‌ها مدام نگرانند که مبادا سارا دلش برای خانه‌اش، در کنار دریا، تنگ شود و نخواهد نزد آنها بماند. کالبه به خصوص، پسر بسیار حساسی است و هر حرکت و حرف او را زیر نظر دارد. او با هر چیز جزئی دلگرم و امیدوار می‌شود؛ از جمله زمانی که سارا کپه خرمنی را که رویش سر می‌خورند «تپه شنی کنار دریای ما» می‌نامد.

سارا شخم زدن را یاد می‌گیرد و به بچه‌ها می‌آموزد که چگونه در آبگیر گاوها شنا کنند. او به نظر شاد و خوشحال می‌رسد تا این که همسایه‌شان، ماتیبو و مگی، به دیدن آنها می‌آیند. وقتی سارا با مگی، درباره خانه‌اش صحبت می‌کند، چشمانش پر از اشک می‌شود و همین موضوع، بچه‌ها را نگران می‌کند.

چندی بعد سارا لباس کار جاکوب را می‌پوشد و به اصرار می‌خواهد درشکه رانی و اسب سواری یاد بگیرد. او هم‌چنین، به اصرار از جاکوب می‌خواهد که برای مقابله با توفانی که در راه است، در تعمیر سقف به او کمک کند.

پس از آن که توفان شدید مزرعه را در می‌نوردد سارا به جاکوب باری می‌دهد تا مزرعه را دوباره روبه‌راه کند و بعد وقتی به جاکوب اصرار می‌کند تا با درشکه تنهایی به شهر برود، بچه‌ها می‌ترسند که مبادا هرگز بازنگردد. اما او همان شب برمی‌گردد و منادهایی به رنگ سبز، آبی و خاکستری به همراه می‌آورد تا به رنگ‌های نقاشی‌هایش از کشتزار خانه جدیدش، رنگ‌های دریا را نیز بیفزاید.

رمان در حالی پایان می‌گیرد که آن او با خوشحالی، چشم به راه سال آینده است که سارا به‌عنوان مادر، با آنها خواهد ماند.

شخصیت‌ها

در سخنرانی مراسم دریافت جایزه نیوبری، خانم مک لاکلان، خاطرنشان کرد که شخصیت‌های داستانی‌اش «از آنچه مادرم آن را قهرمانانه زیستن در زندگی معمولی و روزمره می‌نامید» سر برآورده‌اند.

شخصیت‌های داستانی‌اش آدم‌هایی معمولی هستند که نه تنها سختی‌ها و موانع زندگی را به خوبی تحمل می‌کنند که سرانجام بر آنها پیروز می‌شوند.

سارا الیزابت ویتون، از لحاظ ظاهری جذاب نیست. همان‌گونه که در نامه‌اش می‌نویسد «قد

○ ریموند. ای. جونز
○ محبوبه نجف‌خانی - پرناز نیری



- عنوان کتاب: سارای قد بلند و ساده‌پوش
- نویسنده: پاتریشیا مک لاکلان
- مترجم: حسین ابراهیمی (الوند)
- تصویرگر: ونسا جولیان اوتی
- ناشر: نشر چشمه - کتاب و نوشته
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۷۹
- شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه
- تعداد صفحات: ۶۶ صفحه
- بها: ۳۵۰ تومان

بلند و سالم‌پوش؛ است دست‌های بزرگی دارد که بر اثر سال‌ها کار و زحمت لطفات خود را از دست داده‌اند. با وجود این، او شخصیتی دوست‌داشتنی است. زنی سخاوتمند است که از موقعیت خود در این جهان و نیازهای آدم‌های دور و برش، به خوبی آگاه است. او زادگاهش، ایالت مین را ترک می‌کند؛ زیرا می‌داند پس از ازدواج برادرش، دیگر در آن خانه جایی ندارد.

او، هر از گاهی، به طور غیرمعمولی سرزنش می‌شود. او با شادی، روی کپه خرمن سر می‌خورد و با چرب‌زبانی، بچه‌ها را که تا به حال شنا نکرده‌اند راضی می‌کند تا در آبگیر گاو‌ها با او شنا کنند.

سارا به طور مداوم سرشت حساس خود را به نمایش می‌گذارد. وقتی با بره مردهای روبه‌رو می‌گردد، اشک می‌ریزد و جوجه‌هایی را که همسایه‌شان برایش هدیه آورده تا سر ببرند و بخورند ننگ می‌دارد.

تعجبی ندارد که از همان ابتدا، سگ‌های مزرعه او را دوست دارند. سارا هم چنین، از بودن در طبیعت لذت می‌برد و مشتاقانه نام گیاهان و گل‌ها را یاد می‌گیرد. وقتی به یاد دوستان و آشنایان زادگاهش می‌افتد گریه‌اش می‌گیرد و به این ترتیب طبع حساسش را بیشتر نشان می‌دهد.

سارا با شخصیت منحصر به فرد خود، آدم‌های دور و برش را با زیرکی تغییر می‌دهد و اصلاح می‌کند. مثلاً وقتی برای خانواده تازه‌اش توضیح می‌دهد که در زادگاهش، رسم بر این است که پس از اصلاح، موهای سرشان را در طبیعت رها می‌کنند تا پرندگان با آنها برای خود لانه بسازند، جاکوب موهای سرش را در طبیعت می‌ریزد.

به هر حال، سارا به لحاظ ویژگی‌های معقولش، برجسته‌ترین شخصیت داستان است. او کارگری سخت‌کوش و در انجام بسیاری از کارها ماهر است. گل خشک می‌کند، غذاهای لذیذ می‌پزد، آواز می‌خواند، نقاشی می‌کشد، مو کوتاه می‌کند، زمین شخم می‌زند، سقف تعمیر می‌کند و به تنهایی درشکه می‌راند. این آخرین کار او، مهم‌ترین مشخصه روحیه استقلال‌طلبانه اوست.

این روحیه استقلال‌طلبانه از همان ابتدا، وقتی علی‌رغم اعتراض جاکوب، لباس کار به تن می‌کند و با اصرار، سقف خانه را با هم تعمیر می‌کنند به خوبی آشکار است. در چنین مواقعی، استقلال‌طلبی او، بر تفاوت‌هایش به عنوان یک غریبه تأکید می‌ورزد. زمانی که او به تنهایی درشکه می‌راند به طریقی نشان می‌دهد که گرچه به استقلال ارجح می‌نهد، اما در عین حال، دلش می‌خواهد متعلق به جایی باشد (درشکه‌رانی مهارتی است که در بین زنان دشت عادی است، اما در بین زنان اهالی مین نه).

او با خرید مناداهای رنگی، می‌تواند از تمام چیزهای مورد علاقه خود در زادگاهش، نقاشی کند و به این ترتیب آنها را به نوعی حفظ کند و در همان حال، خود را در دست در اختیار زندگی تازه‌اش بگذارد.

سایر شخصیت‌های داستان، به اندازه سارا، تأثیرگذار نیستند. نویسنده از همان ابتدا آنها را به کار می‌گیرد تا تأثیر شخصیت سارا را به نمایش بگذارد.

بابا جاکوب ویتنگه پدری دوست‌داشتنی و دقیق است. او مردی تنه‌است؛ با گواه بر این حقیقت که پس از مرگ زنش، دست از آواز خواندن می‌کشد.

چون خود کارگری سخت‌کوش است، او با یلانلدن شخم زدن زمین، سارا را از همان ابتدا، با فشارهای زندگی دشت‌نشین آشنا می‌سازد.

جاکوب تا حدی مردی سستی به نظر می‌رسد. در آن حال که با تصمیم سارا در مورد لباس کار پوشیدن مخالفت می‌کند، اما مرد یک دنده و کسل‌کننده نیست. برای مثال، این اوست که به دیگران نشان می‌دهد که برای سر خوردن، می‌توان از کپه خرمن، به جای تپه شنی استفاده کرد. وقتی در صحبت‌هایش، تکیه کلام سارا را به کار می‌گیرد، میل باطنی‌اش را برای نزدیک‌تر شدن به او نشان می‌دهد. او پنهانی موهایش را برای لانه‌سازی پرندگان در طبیعت رها می‌کند و این عمل او حاکی از آن است که سارا او را نسبت به طبیعت حساس‌تر کرده است.

زمانی که اولین گل رزه‌های تابستانی را برای سارا هدیه می‌آورد، با این کار، عشقش را که شرم‌مانع از ابراز آن در قالب کلمات است، به سارا نشان می‌دهد.

پسر او، کالبه کودکی کنجکاو و پر حرف است. کالبه مصرانه از خواهرش می‌خواهد تا بارها و بارها داستان به دنیا آمدن او را برایش تعریف کند و این کار او حاکی از آن است که هم نیاز به ابراز وجود دارد و هم اشتیاق شدید به عشق مادر. زیرا کالبه حقیقتاً پسری هوشیار و تیزبین است. پرسش‌ها و جملاتی که از جانب او مطرح می‌شود، ابراز عمده‌ای است برای درک آدم بزرگ‌ها.



او کسی است که با پرسیدن این سؤال که آیا در گذشته بابا یا مادرشان آواز می‌خوانده رنج و اندوه پدر را آشکار می‌سازد. او هم چنین، به جملاتی که سارا به کار می‌برد، توجه نشان می‌دهد و سعی می‌کند بفهمد آیا سرانجام سارا نزد آنها می‌ماند یا نه. نگرانی مدام او از قصد سارا برای ماندن یا رفتن، از نظر احساسی، به شور و هیجان داستان می‌افزاید.

خواهر او، آنه، راوی داستان است. اما به اندازه سایر شخصیت‌های داستان، حضور فعالی ندارد. او به وضوح دارای همان صبوری بزرگسالان است. او در پرورش کالبه نقش عمده‌ای داشته؛ زیرا مادرشان روز پس از تولد کالبه از دنیا رفته و ضمناً انجام تمام کارهای خانه نیز به عهده اوست. با این حال، او نیز با تمام وجود آرزو می‌کند مادری داشته باشد. وحشت آن از این که سارا آنها را ترک کند، همراه با نگرانی کالبه، به حس تعلیق داستان می‌افزاید.

همسایگان در داستان حضور اندکی دارند اما همسر همسایه‌شان، مگی، نقش مهمی ایفا می‌کند. مگی نیز یک همسر مکتب‌های اهل تنسی است. او به سارا نشان می‌دهد که این ازدواج نیز می‌تواند با خوشبختی توأم باشد. او نیز سخنگوی عقل و خرد است. مگی پی می‌برد که سارا بسیار تنه‌است و به او می‌گوید که انسان هر جا برود، همیشه دلش برای چیزهایی تنگ می‌شود. از این رو، به سارا توصیه می‌کند که چگونه بر حس تنهایی و انزواطلبی‌اش چیره شود. او سارا را تشویق می‌کند تا برای خود در مزرعه‌شان، باغچه کوچکی شیه همان باغچه‌ای که در ایالت مین داشته درست کند.

ماتیو، شوهر مگی، زمانی که برای کمک به شخم زمین‌های جاکوب، اسب‌هایش را به او قرض می‌دهد، در واقع سخاوت دشت‌نشین‌ها را به نمایش می‌گذارد.

وقتی او به سارا اعتراف می‌کند که گاهی مگی هم احساس تنهایی می‌کند، به سارا نقشی خارج از خانواده تازه‌اش می‌دهد. سارا و مگی، اعضای جامعه واحدی هستند و باید از نظر احساسی، یکدیگر را حمایت کنند.



منبع: